

فرمانده قزاقان دستور داد توپی بدون گلوله شلیک کردند. الاغ افجه‌ای از صدای توپ رم کرد و آقا را به زمین انداخت. در میان اطرافیان آقا ولوله افتاد، فرمانده قزاقان برای پراکندن آنان فرمان شلیک داد. چند تیر شلیک شد و دو نفر کشته شدند. چون صدای این تیرها در میدان بهارستان طنین‌انداز شد مجاهدین نیز بنای تیراندازی گذاشتند و در همان وهله اول تعداد زیادی از قزاقان را به خاک افکندند. به این ترتیب جنگ از هر دو سو به سختی آغاز شد. چیزی نمانده بود که آزادیخواهان پیروز شوند، ناگهان لیاخوف فرمان داد که توپها از هر سو به شلیک پردازند. بیچاره مجلس‌نشینان، بخصوص بهبهانی و طباطبائی که چنین روزهایی ندیده بودند، سخت به وحشت افتادند... غرش توپها، فریادهای جگرخراش مجروحین، غریو جنگجویان، شیهه دردناک اسبان مجروح، فرو ریختن دیوارها، شکافته شدن و فرو افتادن درها و پنجره‌ها، تاب و توان از کف هر دلاوری می‌ریبید. نعش‌های خونین صحن بهارستان را پر کرده صدای ضجه و ناله از هر سو به آسمان می‌رسید. بهبهانی به خواندن نماز وحشت پرداخت. عده‌ای از نمایندگان و از جمله ملک‌المتکلمین با سرهای برهنه رو به قبله ایستاده دعا می‌خواندند. این بزرگواران چون کار را پایان یافته و مجاهدین را شکست خورده می‌دیدند برای آنکه به هنگ قزاقان خونخوار و سربازان بی‌رحم محمدعلی شاه گرفتار نشوند دیوار پشت مجلس را شکافتند و گریزان خود را به پارک امین‌الدوله (واقع در شمال مجلس) رساندند. جنگ بیش از چهار ساعت طول نکشید و به نفع شاه پایان یافت...

«آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان و نمایندگان مجلس هریک به گوشه‌ای گریختند و روی نهان کردند. آنان که به پارک امین‌الدوله پناه برده بودند عبارت بودند از آقا سیدعبدالله بهبهانی، آقا سیدمحمد طباطبائی، امام جمعه خوئی، حکیم‌الملک، مستشارالدوله، ممتازالدوله، آقا میرزا سیدمحمد بهبهانی، بهاء‌الواعظین، قاضی قزوینی، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، ملک‌المتکلمین، حاج میرزا ابراهیم آقا، میرزا داودخان علی‌آبادی، میرزا علی‌اکبر ارداقی.»

«محسن خان امین‌الدوله از این مهمانان ناخوانده و نابهنگام سخت ترسید. اما اطمینان داشت که به ساحت قدس بهبهانی و طباطبائی کسی جرأت جسارت نخواهد کرد. تنها ملک‌المتکلمین، قاضی قزوینی، بهاء‌الواعظین، محمدعلی فرزند ملک‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، میرزا داودخان علی‌آبادی و میرزا علی‌اکبر ارداقی هستند که باید بیرون بروند. امین‌الدوله بنام اینکه اینان را می‌خواهد

بجای امنی ببرد به دستگیری نوکر خود از پارک بیرون راند و به این هم اکتفا نکرده چگونگی را وسیلهٔ تلفن به باغشاه اطلاع داد... طولی نکشید که ناگهان عده‌ای قزاق به درون پارک ریختند و هنگامه‌ای برپا کردند...»^{۵۸}

بقیهٔ داستان را کسروی از قول مستشارالدوله، که خود حاضر و ناظر قضایا بوده است، چنین بیان می‌کند: «ناگهان دستهٔ انبوهی از سرباز و نوکر و جلودار و مردم بی‌سروپا به درون ریختند. کسانی که تفنگ یا ششلول همراه داشتند شلیک می‌نمودند. همین که نزدیک شدند هنگامهٔ دلگذاری برپا شد که به گفتن راست نیاید. پیش از همه به دستارداران پرداخته تو گوئی کینهٔ همه را از ایشان باز می‌جستند. می‌زدند، دشنام می‌دادند، رخت از تن‌هایشان می‌کنند... بهبهانی و طباطبائی و امام جمعهٔ خوئی را چندان زدند که اندازه نداشت. یکی از این رو سیلی یا مشت یا قنداق تفنگ می‌نواخت، و آن یکی فرصت نداده از این رو مشت یا سیلی می‌خوابانید. می‌دیدم سر لخت آقا سیدعبدالله در هوا این‌ور و آن‌ور می‌رفت. در همهٔ این آسیب‌ها تنها سخنی که از زبان اینان بیرون می‌آمد جملهٔ «لااله الاالله» بود، بویژه بهبهانی که هرگز جملهٔ دیگری بر زبان نراند. پس از آنکه از زدن سیر شدند آن زمان به کندن ریشها پرداخته، دسته‌دسته موها را می‌کنند و دور می‌انداختند...»^{۵۹}

باری، از کسانی که به پارک امین‌الدوله گریخته بودند آقای سیدعبدالله بهبهانی به کرمانشاه تبعید شد و آقای طباطبائی در شمیران تحت نظر قرار گرفت. ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل بدستور محمدعلی‌شاه و در حضور خود او به دار آویخته شدند، و از دیگران قاضی ارداقی را مسموم کردند و روح‌القدس را پس از چند روز شکنجه در باغشاه به درون چاهی انداختند و در همانجا مدفون شد. سید جمال‌الدین واعظ موفق شد با لباس مبدل خود را به همدان برساند، ولی در آنجا گرفتار و به بروجرد تبعید شد و در همانجا به قتل رسید.

از سران مشروطه و نمایندگان مجلس و روزنامه‌نگاران تقی‌زاده و معاضدالسلطنه و مرتضی‌قلی خان نائینی و بهاء‌الواعظین و میرزا سیدحسن مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین و علی‌اکبر دهخدا به سفارت انگلیس و ممتازالدوله و حکیم‌الممالک به سفارت فرانسه

۵۸- انقلاب مشروطیت ایران. بقلم دکتر محمداسماعیل رضوانی. صفحات ۱۷۰-۱۶۶.

۵۹- تاریخ مشروطهٔ ایران. نوشتهٔ احمد کسروی. جلد دوم - صفحات ۶۴۶-۶۴۴.

پناهنده شدند و چون باز هم عده زیادی برای تحصن به سفارت انگلیس هجوم بردند و تعدادشان به هفتاد نفر رسید نیروی پلیس و قزاق سفارتخانه را محاصره و از ورود مردم جلوگیری نمودند. کاردار سفارت انگلیس یادداشت شدیداللحنی به عنوان علاءالسلطنه وزیر خارجه فرستاد و ضمن اعتراض به «بی احترامی های مکرره از طرف پلیس و بریگاد قزاق نسبت به سفارت» مطالب زیر را طلب نمود: اولاً قزاق و پلیس را از حوالی سفارت بردارند و متعرض رعایای انگلیس نشوند، ثانیاً وزیر دربار از طرف اعلیحضرت شهبازی و وزیر امور خارجه از طرف دولت ایران هر دو با لباس رسمی به سفارت انگلیس در دارالخلافه آمده رسماً و کاملاً معذرت بخواهند، ثالثاً تمام اشخاصی را که در این اواخر ضمن ورود یا خروج از سفارت دستگیر شده اند آزاد نمایند و رابعاً ضمانتنامه به امضای اعلیحضرت برای امنیت جانی و مالی و شخصی کسانی که حال در سفارت متحصن هستند به دستدار (کاردار سفارت) داده شود!

محمدعلی شاه فوراً به این اولیتماتوم سفارت انگلیس گردن نهاد و همانطور که کاردار انگلیس خواسته بود وزیر دربار و وزیر خارجه با لباس رسمی به سفارت رفته و معذرت خواستند! نیروی پلیس و قزاق هم از اطراف سفارت برداشته شد و شش نفر از متحصنین، از جمله تقی زاده و معاضدالسلطنه و دهخدا با مأمور وزارت خارجه و غلام سفارت انگلیس، که آنها را تا رشت همراهی نمودند، از ایران خارج شدند.^{۶۰}

دوران سلطنت استبدادی محمدعلی شاه، که به «استبداد صغیر» معروف شده است و قریب سیزده ماه بطول انجامید و در این مدت ایران دستخوش آشوب و انقلاب عظیمی شد، که فراگیرتر از انقلاب اول مشروطه بود. قیام علیه سلطنت استبدادی محمدعلی شاه از تبریز آغاز شد و مجاهدان تبریز تحت فرمان ستارخان و باقرخان، که اولی سردار ملی و دومی سالار ملی لقب گرفت عرصه را بر نیروهای دولتی تنگ کردند.

۶۰- تحصن در سفارت انگلیس و خروج از ایران تحت حمایت انگلیسیها از نقاط تاریک زندگی پرماجرایی مرحوم تقی زاده است، که مانند نقش او در امضای قرارداد تمدید امتیاز نفت در سال ۱۹۳۳ دلیل وابستگی وی به سیاست انگلیس تلقی شده است، ولی طرفداران مرحوم تقی زاده در توجیه این عمل او می گویند که اگر تقی زاده به سفارت انگلیس پناهنده نمی شد قطعاً بدستور محمدعلی شاه به قتل می رسید. خود تقی زاده هم هرگونه تماس و ارتباط قبلی با انگلیسیها را قبل از پناهنده شدن به سفارت تکذیب کرده است.

شرح دلاوریها و جنگ‌های مجاهدان آذربایجان با نیروهای استبداد که بیش از ده ماه بطول انجامید در کتاب‌هایی که درباره قیام آذربایجان نوشته شده، از جمله تاریخ مشروطه و «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» بقلم احمد کسروی و کتاب «قیام آذربایجان و ستارخان» نوشته اسماعیل امیرخیزی آمده و در اینجا نیازی به شرح و تفصیل آن نیست. بطور اختصار قیام تبریز که از یک محله شهر آغاز شده بود در مدت کوتاهی در تمام شهر گسترده شد و تبریز یکسره بدست مجاهدین افتاد. قوای دولتی که در چند نوبت برای تصرف تبریز و سرکوبی قیام اعزام شده بود یکی پس از دیگری شکست خوردند تا اینکه شاهزاده عین‌الدوله صدراعظم مظفرالدینشاه، که از طرف محمدعلی شاه به سمت والی آذربایجان منصوب شده بود، تبریز را محاصره کرد و قریب چهارماه از رسیدن آذوقه به شهر جلوگیری نمود. تبریز دچار قحطی شد ولی باز هم دست از مقاومت برنداشت.

تقی‌زاده که پس از شنیدن اخبار مربوط به قیام تبریز از طریق روسیه به تبریز بازگشته بود در خاطرات خود از آن دوران می‌گوید «در اواسط ذی‌القعدة ۱۳۲۶ و فقط چند روز پس از ورود من به تبریز، با بسته شدن راه تبریز و جلفا که آخرین راه باز بود محاصره شهر از طرف قوای شاه کامل گردید و چهار ماه بیشتر این حالت محاصره دوام یافت و بتدریج غرصه بر اهالی شهر تنگ و زندگی خیلی خیلی سخت شد. کم‌کم یک دکان نانوائی یا بقالی یا هر نوع خواربارفروشی هم باز نماند و گرسنگی و قحطی بسیار شدید و هولناکی روی داد که مردم فقیر در کوچه‌ها می‌مردند و شاید اگر دو سه هفته دیگر این حال دوام می‌کرد کشتار عام پیش می‌آمد یا بهر حال نفوس زیادی از قحطی تلف می‌شدند ولی مردم تحمل و مقاومت کردند. در همسایگی خانه ما تاجری مشروطه‌طلب بود. یکروز گفت در کوچه خودمان دیدم شخص فقیری را که نشسته و یونجه می‌خورد... از وی پرسیدم که داداش چه می‌کنی گفت حاجی آقا یونجه می‌خوریم و اگر یونجه هم تمام شد برگ درختها را می‌خوریم و اگر آنهم تمام شد پوست درخت را می‌خوریم و دمار از روزگار محمدعلی شاه درمی‌آوریم! اما این شهامت و شجاعتها دردی را دوا نمی‌کرد و شهر به آخرین رمق خود رسیده بود که روس و انگلیس موافقت کردند قشون روس بیاید و راه آذوقه را باز کند...»^{۶۱}

تقی‌زاده سپس می‌گوید برای جلوگیری از ورود قوای اجنبی به تبریز تلگرافی از طرف انجمن ایالتی آذربایجان به محمدعلی شاه مخابره شد که «اینک ما دست توصل به دامن پدر نامهربان زدن را بر مدد خارجیان ترجیح می‌دهیم و حاضریم از هر چیز صرف‌نظر کنیم و استدعا داریم امر بدهید بهانه خارجیان را برطرف کنند و راه را برای ورود آذوقه باز کنند». ولی پیش از اینکه از این اقدام نتیجه‌ای بدست بیاید قشون روس به بهانه حفظ جان اتباع خارجی و تأمین آذوقه مورد نیاز آنها خط محاصره را شکسته و وارد تبریز شدند.

اما قشون روس هنگامی وارد تبریز شد که قیام بر ضد سلطنت استبدادی محمدعلی شاه به سایر نقاط ایران هم سرایت کرده و مردم گیلان و اصفهان نیز سر به شورش برداشته بودند. شورش گیلان که پیرم خان مجاهد ارمنی در رأس آن قرار داشت با پیوستن محمدولی خان سپهدار تنکابنی به صف مشروطه‌طلبان تقویت شد و قوای مجاهدین گیلان در ربیع‌الاول ۱۳۲۷ (فروردین ماه سال ۱۲۸۸ شمسی) بطرف قزوین حرکت کرده این شهر را به تصرف خود درآوردند. پس از تصرف قزوین از طرف مجاهدین گیلان، سردار اسعد و صمصام‌السلطنه بختیاری نیز با هزار سوار بختیاری از اصفهان بطرف تهران حرکت کردند و محمدعلی شاه که در موضع ضعف قرار گرفته بود یکبار دیگر دعوی مشروطه‌خواهی کرد و ضمن صدور دستخط تازه‌ای ضمن اشاره به این مطلب که خود او هنگام ولیعهدی در جلب موافقت پدرش با صدور فرمان مشروطیت نقش مهمی بازی کرده نوشت «تلگرافات و عرایض کتبی ما به پیشگاه شاهنشاه مرحوم در تلگرافخانه و غیره حاضر و گواه همدردی ما با ملت خودمان می‌باشد. بعد از اعطای مشروطیت که به طهران آمدیم در امضای قانون اساسی چه رنجها بردیم و چه زحمات متحمل شدیم تا آن را به امضای مقدس آن شاهنشاه دل‌آگاه رساندیم و همین که نوبت تاجداری و سلطنت مخصوص شخص خودمان شد دقیقه‌ای از دقایق نسبت به پیشرفت امور مشروطیت فروگذار ننموده و تمام قوای خود را صرف عظمت مجلس شورای ملی نمودیم، ولی درازدستی مغرضین و فساد مفسدین در این اواخر بطوریکه همه کار آگاهان می‌دانند بکلی خاطر ما را مکدر ساخت که با آن اوضاع ناگوار مجلس را ناجی گرفتاریهای گوناگون ایران ندیده و محیی این آب و خاک ندانسته، چندی موافق قانون عموم اول مجلس را توقیف نموده و در نوزدهم شوال که خواستیم افتتاح فرمائیم پاره‌ای موانع موجود بود که همه عقلائی قوم تصویب نمودند که

هرگاه در آن موقع شروع به انعقاد پارلمان می‌شد نتیجه‌ای جز سفک دماء و اتلاف نفوس نمی‌بخشید. این بود که چندی به تدابیر عملیه آن موانع را مرتفع داشتیم تا امروز که مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیدیم با نهایت اشتیاق و میل قلبی بموجب صدور این دستخط مبارک موافق همان قانون اساسی بدون ذره‌ای کسر و نقصان امر به انعقاد پارلمان داده امر و مقرر فرمودیم یک عده از اشخاص عالم و مشروطه‌خواه که طرف اطمینان دولت و ملت باشند نظامنامه انتخابات را عاجلاً آماده نموده و منتشر سازند و به محض اینکه نظامنامه انتخابات انتشار یافت شروع به انتخابات می‌شود و دوثلث منتخبین که حاضر شدند مجلس شورای ملی در بهارستان افتتاح خواهد شد.»

اما وعده‌های محمدعلی شاه، بعد از آنهمه خلف وعده و نقض عهد در دوران کوتاه سلطنتش، دیگر کسی را فریب نمی‌داد و نیروهای مجاهدین گیلان و اصفهان بی‌اعتنا به این وعده‌ها بطرف تهران حرکت کردند. قانون جدید انتخابات هنگامی انتشار یافت که نیروهای مجاهدین گیلان از قزوین بطرف کرج حرکت کرده و قوای سردار اسعد بختیاری وارد قم شده بودند. این نیروها در روز بیست و دوم تیرماه ۱۲۸۸ در غرب تهران به هم پیوستند و در جنگی که در قریه بادامک شهریار بین آنها و قوای محمدعلی شاه در گرفت قوای دولتی را شکست دادند. پس از شکست و هزیمت قوای محمدعلی شاه، مشروطه‌طلبان بطرف تهران حرکت کردند و سحرگاه روز بیست و سوم تیرماه ۱۲۸۸ از دروازه بهجت آباد وارد تهران شدند و مستقیماً بطرف میدان بهارستان حرکت کردند. نیروهای قزاق به فرماندهی لیاخوف تا عصر روز بیست و چهارم تیرماه در برابر مشروطه‌طلبان مقاومت می‌کردند ولی سرانجام دست از جنگ کشیدند و لیاخوف شخصاً در عمارت بهارستان به حضور سپهدار و سردار اسعد بختیاری رسید و ضمن تسلیم تقاضای تأمین جانی و خروج از ایران نمود.

محمدعلی شاه صبح روز بیست و پنجم تیرماه ۱۳۸۸ همراه عیال و اولاد خود به سفارت روس در زرگنده پناهنده شد و با توافق قبلی دولتین روس و انگلیس پرچم هر دو دولت در بالای محل اقامت وی به اهتزاز درآمد. در همین روز عده‌ای از نمایندگان مجلس که در تهران مانده بودند باتفاق جمعی از علما و شخصیت‌های مشروطه‌خواه در بهارستان اجتماع کرده و با حضور سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری یک

«مجلس عالی فوق‌العاده» تشکیل دادند.^{۶۲} این مجلس عالی با صدور اعلامیه‌ای بشرح زیر خلع محمدعلی شاه و انتخاب احمدمیرزا ولیعهد دوازده ساله را به سلطنت اعلام داشت:

«چون اوضاع و احوال حاضرۀ مملکت ایران معین و مسلم نمود که اعادۀ

نظم و استقرار حقوق و اطمینان قلوب بدون تغییر سلطنت مقدور نخواهد بود و

پادشاه سابق انزجار طبایع را درحق خودبه‌درجۀ کمال یافته و در سفارت محترم دولت

بھیۀ روس به حمایت دولتین فحیمین انگلیس و روس پناهنده شده بالطبع شخص خود

را از تخت و تاج ایران بی‌نصیب و مستعفی نموده، علیهذا در غیاب مجلسین سنا و

شورای ملی، مجلس عالی فوق‌العاده‌ای برحسب ضرورت فوری روز جمعه ۲۷

جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ در طهران در عمارت بهارستان تشکیل یافت و اعلیحضرت

فویشوکت اقدس سلطان احمدمیرزا ولیعهد دولت علیه را به سمت شاهنشاهی ایران

منسوب و نیابت سلطنت را عجالاً به حضرت مستطاب اشرف عضدالملک تفویض

نمود که بعد از تشکیل پارلمان بنا به ماده ۳۸ قانون اساسی در باب نیابت سلطنت

موافق مقتضیات وقت قرار قطعی داده شود.

مجلس عالی که اداره امور کشور را بدست گرفته بود بعد از خلع محمدعلی شاه

هیئت دولت جدیدی تعیین کرد که سپهدار تنکابنی وزیر جنگ، سردار اسعد بختیاری

وزیر داخله، ناصرالملک وزیر خارجه، مستوفی‌الممالک وزیر مالیه، فرمانفرما وزیر عدلیه،

صنیع‌الدوله وزیر علوم و سردار منصور رشتی وزیر پست و تلگراف آن بودند. مجلس

عالی همچنین پیرم خان ارمنی را به ریاست نظمیه و صمصام‌السلطنه بختیاری را به

حکومت اصفهان منسوب کرد و حاج مهدیقلی خان مخبرالسلطنه برای والیگری

۶۲- ناظم‌الاسلام کرمانی اسامی ۲۸ تن از اعضای مجلس عالی را در «تاریخ بیداری

ایرانیان» به شرح زیر ثبت نموده است: صدرالعلماء (مجتهد آزادیخواه) - میرزا سیدمحمد امامزاده

(سیدمحمد امامی که بعداً امام جمعه تهران شد) - سیدمحمد بهبهانی (پسر سیدعبدالله بهبهانی) -

صنیع‌الدوله - وثوق‌الدوله - مستشارالدوله - حکیم‌الملک - حسینقلی نواب - میرزا محمد خراسانی -

وحیدالملک شیبانی - حاج سیدنصرالله سادات اخوی - حاج محمدعلی تاجر - حاج سیدمحمد تاجر

- سالار حشمت - مرتضی‌قلی خان بختیاری (فرزند صمصام‌السلطنه) - عمیدالسلطان - میرزا علی‌محمد

خان (علی‌محمد خان تربیت) - میرزا سلیمان خان (سلیمان میکده) - نظام‌السلطان (خواجه‌نوری) -

آقا میرزا غفار (غفار یگانه معروف به سالارمنصور) - عمیدالحکماء - معزالسلطان - قوام‌السلطنه

(احمد قوام) - میرزایانس کسمائی - میرزا طاهر تنکابنی (نقل از روزشمار تاریخ ایران - تألیف

دکتر باقر عاقلی. جلد اول. صفحه ۴۰).

آذربایجان از اروپا فرا خوانده شد.

مجلس عالی سپس هیئتی را تعیین نمود تا در سفارت روس با شاه مخلوع ملاقات کرده از او بخواهند اولاً اجازه بدهند فرزندش احمد میرزا از سفارت خارج شده و برای احراز مقام سلطنت آماده گردد و ثانیاً اموال و جواهراتی را که با خود برده و متعلق به ملت است مسترد نماید. محمدعلی شاه مقداری از جواهرات سلطنتی را هم فروخته یا نزد این و آن گرو گذاشته بود و همچنین مبلغ هنگفتی از بانک روس قرض کرده و پرداخت آنرا به گردن دولت گذاشته بود. در آن روزها اشعاری هم دربارهٔ محمدعلی شاه سروده شده و ورد زبانها بود که از جمله معروفترین آنها این چند بیت است:

پادشاه باغ شاه آه ندارد
چون همه در قید ظلم مانده گرفتار
در دو جهان ملجاء و پناه ندارد
مات بگردد چون شاه صحنه شطرنج
گوی که این ملک پادشاه ندارد
شاه که زور و زر و سپاه ندارد
مرحوم تقی‌زاده که پس از فتح تهران از طرف آزادیخواهان، به تهران آمده و به هیئت منتخب مجلس عالی برای مذاکره با سفارتین روس و انگلیس پیوسته بود می‌گوید «این هیئت پس از اخبار به سفارتین به زرگنده رفتند، لکن محمدعلی شاه به‌عنوان اینکه همان وقت که تحصن اختیار کرده استعفا داده از پذیرفتن هیئت امتناع می‌کرد. مطلب توسط نمایندگان سفارتین با او به پیغام مذاکره شد و او به جدا شدن از احمد میرزا بواسطهٔ محبت مفرط به او تن در نمی‌داد و پیشنهاد کرد که یا او را به سلطنت پذیرفته و به او بدهند که با خود به خارج ببرد و هر وقت که بالغ شد برگرداند و یا آنکه اگر این کار ممکن نیست پسر دیگرش محمدحسن میرزا را به سلطنت بردارند. سفرا ابلاغ پیغام اولی را به هیئت ملی اصلاً قبول نکردند که معنی نداشت پادشاهی را در خارجه تربیت کنند و حاضر شدند شق دوم را که نصب پسر کوچکتر به شاهی باشد با هیئت مذاکره کنند، لکن بلافاصله محمدعلی پشیمان شد و به سفرا گفت که حاضر است احمد میرزا را بدهد. البته جدا شدن پدر و مادر از پسر برای آنها بسیار سخت بود و احمدشاه حتی بعد از آنکه به شهر آمده و جلوس کرد آرام نداشت و می‌خواست دربرود... شنیده شد یک روز سوار الاغی شده راه افتاد که پیش پدر و مادر برود و مراقبین او مطلع شده او را برگرداندند و بعد هم محرمانه کاغذ به پدرش می‌فرستاد و تکلیف می‌خواست و پدرش نیز از سفارت جواب می‌فرستاد، البته بوسایل محرمانه و من

یک مکتوب محمدعلی شاه را دیدم که گرفته بودند و آوردند و شروع می‌شد به عبارت «قربان روی تو احمد» و ختم شده بود به عبارت «قربان شکل تو احمد»...^{۶۳}

تقی‌زاده در جای دیگری دربارهٔ احوالات محمدعلی شاه در دوران تحصن در سفارت روس و خصوصیات اخلاقی او می‌گوید «نسبت به محمدعلی شاه هم بعضی بی‌عدالتی‌ها شد ولی عیب آن شخص بدبخت تنها در مخالفت با مجلس اول نبود بلکه معایب خیلی فاحش و مفسد بسیار و بی‌عقلی‌ها و نادانی‌ها و اوهام و خرافات و هم اعمال بد و قبیح به افراط و طمع مالی بیش از اندازه و مصاحبین سفیه و ابله و فاسد و افسد داشت که شرح آنها در صد صفحه ننگنجد و همان نقائص و فسادها بیشتر موجب سرنگونی او شد... آن بدبخت خیلی هم پیرو خرافات و عقاید عوامانه بود. اعمال روزانه‌اش با استخاره انجام می‌شد و برای مبارزه با مجلس و تخریب آن هم استخاره کرده بود. وقتی وی در سفارت روس در زرگنده متحصن بود و ما برای عقد مقاوله‌نامه راجع به کار او آنجا می‌رفتیم روزی نایب آن سفارت بارانوفسکی گفت که این پادشاه سابق شما از صبح تا شام فال می‌گشاید و مقصودش همان استخاره بود...»^{۶۴}

در مقاوله‌نامه‌ای که بین هیئت مجلس عالی و محمدعلی شاه (مخلوع) بسته شد و موانع خروج او را از ایران از میان برداشت آمده است «محمدعلی میرزا باید تمام جواهراتی را که در نزد اوست به دولت تسلیم نماید و دولت پس از تطبیق آنها با فهرست جواهرخانه آنچه ره که کم باشد به سفرای دولتین اطلاع دهد و آنان از محمدعلی میرزا بخواهند که چه شده و کجا رفته است. دو سفارت سعی خواهند کرد که عین آنها را به هر قسم که باشد تحصیل نمایند و اگر قطعه‌ای بعد از روز چهاردهم جمادی‌الثانی فروخته شده باشد دولت بهای آنرا از مقرری سالیانه محمدعلی میرزا کسر خواهد کرد و این در صورتی است که عین مال دستیاب نشود. محمدعلی میرزا باید جمیع اسناد مربوط به جواهراتی که در بانک یا نزد دیگران گرو گذاشته به دولت تسلیم نماید تا دولت به هر وسیله مناسب بداند آنها را بدست آورد. دولت پرداخت قروض محمدعلی میرزا را که بالغ بر یک میلیون و چهارصد و سیزده هزار و چهارصد و سی و چهار تومان و شش قران و هشتاد و پنج دینار می‌شود با سود آن برعهده می‌گیرد.

۶۳- خطابه آقای سیدحسن تقی‌زاده در باشگاه مهرگان... صفحات ۸۵-۸۶.

۶۴- خطابه آقای سیدحسن تقی‌زاده در باشگاه مهرگان... صفحات ۵۷-۵۸.

محمدعلی میرزا نیز جمیع املاک شخصی خود را با تمام اسناد مربوط به آن به دولت واگذار می‌کند. دولت به او و خانواده او به استثنای شاه و ولیعهد (که مقرری جداگانه دارند) سالانه صد هزار تومان وظیفه خواهد داد و این وظیفه هر سه ماه جلو داده خواهد شد. پس از فوت محمدعلی میرزا بیست و پنج هزار تومان بین بازماندگان او جز شاه و ولیعهد تقسیم خواهد شد و سهمیه هریک که بمیرند قطع خواهد گردید. پس از امضای این مقاوله نامه محمدعلی میرزا ظرف ۴۸ ساعت خاک ایران را ترک خواهد کرد.»

این مقاوله نامه که سفارتخانه‌های روس و انگلیس اجرای آنرا تضمین کرده بودند به زبان فرانسه تنظیم شده بود. محمدعلی شاه و اعضای خانواده او پس از امضای این مقاوله نامه، در حالیکه صد و بیست قزاق ایرانی و چند سوار روسی و هندی و همچنین نمایندگان سفارتین روس و انگلیس آنها را همراهی می‌کردند از تهران عازم بندرانزلی شدند و روز هفتم مهرماه سال ۱۲۸۸ با یک کشتی روسی ایران را ترک گفتند.

در فاصله خلع محمدعلی شاه و خروج او از ایران که قریب به دو ماه بطول انجامید یک دادگاه انقلابی برای محاکمه همکاران و طرفداران شاه مخلوع تشکیل شد. این دادگاه که شیخ ابراهیم زنجانی، اعتلاءالملک، میرزا محمدعلی تبریزی، جعفرقلی خان سردار بهادر بختیاری، محمد نجات، سید محمد امامزاده، وحیدالملک شیبانی و یمین نظام غفاری در آن عضویت داشتند عده‌ای از کسانی را که در دوران استبداد صغیر با محمدعلی شاه همکاری کرده بودند محاکمه و محکوم به اعدام کرد. مهم‌ترین و پر سروصداترین محاکمه‌ای که در این دادگاه صورت گرفت محاکمه شیخ فضل‌الله نوری بود.

درباره زندگی و جریان محاکمه و اعدام مرحوم شیخ فضل‌الله نوری کتاب‌ها و مقالات متعددی، بخصوص در سالهای بعد از انقلاب، نوشته شده است، ولی چون ممکن است شائبه قضاوت یکطرفه درباره شیخ در میان باشد، من ترجیح می‌دهم نوشته‌ای را درباره شیخ فضل‌الله نوری که در سالهای قبل از انقلاب منتشر شده است در اینجا نقل کنم. نویسنده دکتر محمداسماعیل رضوانی است که قبلاً هم از کتاب او درباره انقلاب مشروطیت ایران مطالبی نقل شد. در همین کتاب که در سال ۱۳۴۵ چاپ شده است درباره محاکمه و اعدام شیخ فضل‌الله نوری می‌خوانیم:

«اعدام شیخ فضل‌الله نوری اگر بزرگترین حادثه در تاریخ مشروطیت نباشد

عظیم‌ترین واقعه‌ای است که در تاریخ روحانیت روی داده است... شیخ فضل‌الله مقام اجتهاد داشت و این مقام بر همه کس مسلم بود. بطوری که حتی سرسخت‌ترین دشمنان او نیز نتوانستند عظمت علمی او را انکار کنند و حتی بسیاری او را از بهبهانی و طباطبائی و امثال آن دو برتر می‌دانستند. در بحبوحه انقلاب مشروطیت آنچه امکان داشت به این پیرمرد به دروغ یا راست تهمت و افترا زدند، اما هیچکس منکر مقام علمی او نشد.

«این مرد دلیر که سالهای آخر عمر او پر است از ماجراهای مهیب، برخلاف دیگران در خانه نشست و با اینکه به او پیشنهاد شد به یکی از سفارتخانه‌ها پناه ببرد نپذیرفت و این کار را دون مقام علمی خود دانست... روز دوازدهم رجب (هشتم مرداد ماه ۱۲۸۸ شمسی) جمعی به خانه او ریختند و با درشکه به میدان توپخانه بردند و در یکی از اطاقها زندانی نمودند. آنگاه محکمه‌ای ساختگی تشکیل داده او را محکوم به اعدام کردند.»

«شیخ از زمانی که حبس شد تا موقعی که اعدام گشت تمام ساعات را با بردباری و خونسردی و متانت گذراند و ضعف نفس از خود نشان نداده و راه عجز و ناله و توسل به این و آن را در پیش نگرفت» وقتی حکم اعدام او قرائت شد گفت «ایشها (یعنی قاضیان) در روز قیامت آیا جواب مرا خواهند داد؟ نه من مرتجع بودم و نه سید عبدالله و سید محمد مشروطه خواه، فقط می‌خواستند مرا کنار کنند والا در میان من و آنان موضوع ارتجاع و مشروطیت در میان نبود.»

«داری که می‌بایست شیخ بالای آن برود در همان میدان توپخانه نزدیک زندان او برپا شده بود. محکوم فاصله بین زندان و دار را با قدمهای محکم پیمود و با وجود کبر سن و پیری سستی و ضعف نشان نداد. چون به پای دار رسید این شعر را بر زبان آورد:

اگر بار گران بودیم رفتیم اگر نامهربان بودیم رفتیم
«سپس روی به مأمورین کرده و گفت «مأموریت خود را انجام دهید». آنان بی‌درنگ عمامه را از سر و عبا را از دوشش برداشتند. طناب را به گردنش انداختند و او را بالا کشیدند. جان دادن او بیش از نیم دقیقه طول نکشید و جنازه او بیش از ده دقیقه بالای دار نماند.

«اعدام شیخ فضل‌الله حادثه‌ای نیست که بتوان انگشت صحت بر روی آن نهاد.

اما چه باید کرد در اجتماعی که وطن خواهانی امثال سید جمال واعظ و ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و غیره در بی گناهی محض و به دردناکترین صورت و بدون محاکمه اعدام می‌شوند و شیخ فضل‌الله که زمام حکومت شرعی بلامنازع در دست اوست دم بر نمی‌آورد خود نیز نباید سرنوشتی بهتر از این داشته باشد.

«اعدام شیخ اگرچه مایه تأسف جمع کثیری گردید اما این نتیجه را داد که تمام روحانیونی را که هنوز در آشکار و نهان از مشروطه و مشروطه‌خواه بد می‌گفتند وحشت‌زده ساخت. چنانکه در خانه نشستند و دم فرو بستند. حتی عده‌ای تلگراف تشکر به سران مشروطه فرستادند و شاید منظور از اعدام شیخ حصول چنین نتیجه‌ای بود والا مردمی که عین‌الدوله را بخشیدند و در کابینه‌های بعدی وزیر کردند و برای محمدعلی شاه تا پایان عمر سالیانه صد هزار تومان مقرری تعیین نمودند و پسر او را به پادشاهی برگزیدند نمی‌بایست شیخ فضل‌الله را اعدام نمایند. شیخ فضل‌الله هر که بود و هر چه بود گناهِش بیش از عین‌الدوله نبود، به‌ویژه که در آغاز انقلاب با آزادیخواهان همراه و همگام شد و از تهران هجرت نمود و اگر رقبای وی او را از خود نمی‌دانند شاید این همکاری تا آخر ادامه می‌یافت...»^{۶۵}

اعدام شیخ فضل‌الله نوری را در منابع مختلف به اختلاف و رقابت بین خود علما و مخصوصاً اختلاف شیخ با سیدعبدالله بهبهانی نسبت داده‌اند، علی‌الخصوص که رئیس دادگاهی که شیخ را به اعدام محکوم کرد، شیخ ابراهیم زنجانی از نزدیکان و پیروان سیدعبدالله بهبهانی بود. نویسنده در جلسه‌ای با حضور همین آقای دکتر رضوانی، این موضوع را از مرحوم سیدجعفر بهبهانی (نوه مرحوم سیدعبدالله بهبهانی) استفسار کردیم. مرحوم سیدجعفر بهبهانی از قول پدرشان (آیت‌الله مرحوم سیدمحمد بهبهانی) نقل کرد که «پدرم (مرحوم سیدعبدالله بهبهانی) در جریان محاکمه و اعدام مرحوم شیخ فضل‌الله از تبعیدگاه خود به تهران مراجعت نکرده و در جریان این واقعه نبود. قضیه محاکمه و اعدام شیخ را در راه تهران به او اطلاع دادند، و وقتی وارد تهران شدند اولین حرفی که با عصبانیت و پرخاش به من (سیدمحمد بهبهانی) گفتند این بود که «محمد تو بودی و با شیخ فضل‌الله این معامله را کردند؟».

مرحوم سید جعفر بهبهانی با تأکید این مطلب را می‌گفت که مرحوم سید عبدالله بهبهانی نه فقط کمترین رابطه‌ای با قضیه محاکمه و اعدام شیخ فضل‌الله نداشت، بلکه تا آخر عمر هم از این بابت افسرده و غمگین بود و اعدام شیخ را با درجه اجتهاد و مقام علمی که داشت ضربه جبران ناپذیری برای تمام روحانیت می‌دانست. سید جعفر بهبهانی محاکمه شتابزده و اعدام شیخ فضل‌الله نوری را کار همان کسانی می‌دانست که کمتر از یک سال پس از اعدام شیخ، خود آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی را هم ترور کردند.

محمدعلی شاه درست دو سال بعد از خلع از مقام سلطنت، روز بیست و ششم تیرماه ۱۲۹۰، با لباس مبدل از مرز گرگان وارد ایران شد و به جمع‌آوری قوا برای فتح تهران و احراز مقام سلطنت پرداخت. بازگشت محمدعلی شاه به ایران با تمهید مقدمات قبلی و تحریک و تشویق دولت روسیه تزاری بود. زیرا روسها استقرار حکومت مشروطه را در ایران با منافع خود سازگار نمی‌دیدند و اقدام مجلس در استخدام مستشاران آمریکائی برای اصلاح امور مالیه ایران و انتخاب ناصرالملک رجل طرفدار انگلیس به‌عنوان نایب‌السلطنه آنها را به خشم آورده بود. با ورود محمدعلی شاه به ایران برادرانش شعاع‌السلطنه و سالارالدوله نیز هریک سپاهی گرد آورده و اولی از مازندران و دومی از کرمانشاهان بطرف تهران حرکت کردند. محمدعلی شاه طی تلگرافی به‌عنوان سپهدار تنکابنی رئیس‌الوزراء نسبت به وی ابراز اعتماد کرده و او را در مقام خود تثبیت نمود، ولی مجلس سپهدار را از رئیس‌الوزرائی معزول و صمصام‌السلطنه بختیاری را به‌عنوان رئیس‌الوزراء برگزید.

بعد از انتخاب صمصام‌السلطنه به سمت رئیس‌الوزراء، مجلس شورای ملی قانونی درباره دستگیری و مجازات محمدعلی میرزا و شعاع‌السلطنه و سالارالدوله تصویب کرد و از طرف دولت اعلانی به این شرح انتشار یافت که «به تاریخ چهارم شعبان ۱۳۲۹ برحسب رأی مقدس مجلس اعلان می‌شود کسانی که محمدعلی میرزا را اعدام یا دستگیر نمایند یکصد هزار تومان به آنها جایزه داده می‌شود. کسانی که شعاع‌السلطنه را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنج هزار تومان به آنها داده می‌شود. کسانی که سالارالدوله را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنج هزار تومان به آنها داده می‌شود. و نیز اخطار می‌شود که اگر داوطلبان خدمات مزبور بعد از انجام خدمت کشته شوند مبلغ‌های فوق‌الذکر به ورثه آنها داده خواهد شد و این مبلغ در خزانه دولت موجود است

و بعد از انجام خدمت نقد به آنها پرداخته می‌شود».

مصمصام السلطنه که علاوه بر ریاست دولت مقام وزارت جنگ را هم برعهده گرفته بود بلافاصله به تجهیز قوا برای جنگ با محمدعلی میرزا و برادران او پرداخت. در اولین جنگ بین قوای دولتی و نیروهای طرفدار محمدعلی میرزا که در مرداد ماه ۱۲۹۰ در فیروزکوه رخ داد قوای دولتی که سواران بختیاری هم در میان آنها بودند پیروز شد و نیروهای طرفدار محمدعلی میرزا پس از کشته شدن فرمانده خود رشیدالسلطان پا بفرار گذاشتند. در دومین جنگ بین نیروهای دولتی و قوای ارشدالدوله که از طرف ورامین به تهران نزدیک می‌شدند ارشدالدوله به اسارت درآمد و نیروهای تحت فرمان او هم اسیر یا متواری شدند. در شهریور و مهر ۱۲۹۰ نیز در دو جنگ دیگر که بین نیروهای دولتی و قوای شعاع السلطنه و سالارالدوله در گرفت هر دو آنها شکست خورده و پا به فرار گذاشتند و محمدعلی میرزا هم که تلاش خود را بی‌فایده دید از همان راهی که آمده بود بازگشت.

تجاوزات روس و انگلیس به ایران

و حوادثی که به کودتای ۱۲۹۹ انجامید

روسها پس از شکست تلاش محمدعلی میرزا برای تصاحب تاج و تخت ایران بهانه جوئی‌های تازه‌ای آغاز کردند. بدنبال اقدام مورگان شوستر مستشار مالی آمریکا در ایران برای ضبط دارائی شعاع‌السلطنه برادر محمدعلی میرزا که برای بازگشت او به سلطنت فعالیت کرده بود، روسها به این عنوان که شعاع‌السلطنه به بانک روس مقروض است ژاندارم‌های مالی را به وسیلهٔ مأموران مسلح خود توقیف کردند. شوستر که با عنوان خزانه‌دار کل از اختیارات وسیعی برخوردار بود سرسختی به خرج داد و روز بعد تعداد بیشتری ژاندارم برای توقیف اموال شعاع‌السلطنه فرستاد که در نتیجه کار به زد و خورد و تیراندازی کشید. روسها طی اولتیماتوم شدیدالحنی به دولت ایران خواهان اخراج مورگان شوستر آمریکائی از ایران و کسب موافقت قبلی دولتین روس و انگلیس برای استخدام اتباع خارجی در ایران شدند، ولی مجلس به اتفاق آراء اولتیماتوم دولت روسیه را رد کرد و روسها به این بهانه نیروهای تازه‌ای وارد ایران کردند.

مردم تبریز یکبار دیگر مردانه قد علم کردند و این بار تحت فرمان مجتهد بزرگ آذربایجان حاج میرزا علی خان ثقه‌الاسلام تبریزی به نبرد با مهاجمان بیگانه پرداختند. احمد کسروی شرح روز بروز این نبرد و مقاومت دلیرانه را در کتاب «تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان» به رشتهٔ تحریر درآورده که به نقل چند سطر از یادداشت‌های مربوط به چند روز اکتفا می‌کنیم:

و مردانگی را تماشا کند می‌بایست در این روز به تبریز آید. سراسر شهر شوریده و مجاهدان می‌کشتند و کشته می‌شدند و گام به گام پیش می‌رفتند. روسیان اگر یکی می‌کشتند، ده تن و بیست تن کشته می‌شدند.

۳۰ ذیحجه ۱۳۲۹ (سیام آذر) - هنوز آفتاب درنیامده جنگ آغاز گردید.

توپها از باغ شمال و از ارک غرنبیدن گرفته تفنگها به شراشر برخاست. امروز سختی جنگ در مارالان بود. روسیان در این کوی در خانهها از کشتار و تاراج دریغ نمی‌کردند و به هر خانه‌ای درمی‌آمدند زن و مرد و بزرگ و کوچک را زنده نمی‌گذارند و بسیاری را در تور انداخته و نفت ریخته و آتش می‌زدند...

اول محرم ۱۳۳۰ (یکم دیماه) - همچنان از آغاز روز جنگ در گرفت. توپها

از باغ شمال و از ارک به غرش درآمدند. بسیاری از مردم در آن سرمای زمستان خانههای خود را رها کرده به جاهای دیگر می‌گریختند. نان در شهر کمیاب و مردم از این باره نیز در سختی بودند. امروز مجاهدان به باغ شمال نزدیکتر بودند و فشار بیشتری آوردند...

جنگ مجاهدان تبریز با سالداتهای روسی تا روز پنجم دیماه ۱۳۳۰ (پنجم محرم

۱۳۳۰) ادامه داشت، ولی در این روز با ورود قوای کمکی روس به تبریز و کشته شدن عده زیادی از مجاهدین روسها بر شهر مسلط شدند و به تعقیب و توقیف و شکنجه آزادبخواهان پرداختند. روز دهم دیماه که مصادف با عاشورا بود برای اعدام هشت تن از آزادبخواهان که ثقه‌الاسلام رهبر مذهبی محبوب مردم در رأس آنها قرار داشت، در نظر گرفته شد. احمد کسروی صحنه تکان‌دهنده به دار کشیدن این آزادگان را که جوان شانزده ساله‌ای هم در میان آنان بوده است چنین توصیف می‌کند:

«هنگامه دلگداز سختی می‌بود. یک دسته مردان غیرتمندی را دشمنان بیگانه در شهر خودشان به گناه آزادبخواهی بدار می‌کشیدند و کسی نبود بداد ایشان برسد. مرگ سیاه یکسو و غم درماندگی کشور یکسو. خدا میداند چه دل سوخته‌ای در آن ساعت می‌داشتند.»

«ثقه‌الاسلام به همگی دل می‌داد و از هراس و غم ایشان می‌کاست. شیخ سلیم

بی‌تابی‌ها می‌نمود. ثقه‌الاسلام گفت این بی‌تابی بهر چیست؟ ما را چه بهتر که در چنین روزی در دست دشمنان دین کشته شویم. قدیر (پسر شانزده ساله علی مسیو مجاهد معروف) همچون بید می‌لرزید، لیکن حسن برادر بزرگ‌ترش پروا نمی‌نمود. شادروان ثقه‌الاسلام به ایشان نیز دل‌داری داده و می‌گفت «رنج ما دو دقیقه بیش نیست. پس از آن

به یکبار خوش و آسوده خواهیم بود».

«چون خواستند دار زنند نخست شیخ سلیم را خواندند. بیچاره خواست سخنی گوید افسر دژخوی روسی سیلی برویش زده خاموشش گردانید. دژخیمان ریسمان به گردش انداختند و کرسی را از زیر پایش کشیدند. دوم نوبت ثقه‌الاسلام بود. شادروان همچنان بی‌پروا ایستاده دو رکعت نماز خواند و بالای کرسی رفت. سوم ضیاءالعلماء را خواندند، شادروان از جوانی تن به مرگ نمی‌داد و به روسی با افسر سخن آغاز کرده گفت «ما چه گناه کرده‌ایم؟ آیا کوشیدن در راه کشور خود گناه است؟ دژخیمان دست‌های او را از پشت بستند و با زور در بالای کرسی‌اش بردند. چهارم صادق‌الملک را خواندند. پنجم آقا محمدابراهیم را پیش آوردند. او با پای خود بالای کرسی رفت و ریسمان را به گردن انداخت. ششم دائی ضیاءالملک، آن پیرمرد را پیش خواندند. هفتم نوبت حسن بود: جوان دلیر بالای کرسی با صدای بلند داد زد «زنده‌باد ایران. زنده‌باد مشروطه!». پس از همه نوبت قدیر پسر شانزده ساله رسید و او را نیز بالای کرسی برده ریسمان به گردش انداختند.»

«روسیان برای آنکه دژخویی خود را انیک نشان دهند باری آن نکردند چشمان ایشان را ببندند و یا چون یکی را می‌آویزند و بالای دار دسیت و پا می‌زنند دیگران را دور نگاه دارند. برادر را روبروی چشم برادر بدار کشیدند. چنانکه از پیکره‌ها پیداست دژخیمان ریسمانها را چنان نینداخته‌اند که زود آسوده گردانند، بیشترشان تا دقیقه‌ها گرفتار شکنجه جان کردن بوده‌اند...»^{۶۶}

ثقه‌الاسلام و سایر آزادگان تبریز روزی بر سر دار رفتند که تهران تسلیم اولیتماتوم روسها شده و بدستور ناصرالملک (نایب‌السلطنه) مجلس را بسته و بر در آن قفل زده بودند. ناصرالملک پس از انحلال مجلس در اجرای اولیتماتوم روسها به خدمت مورگان شوستر و هیئت مستشاران آمریکائی در ایران خاتمه داد و به دستگیری و تبعید آزادیخواهان پرداخت. چندی بعد صمصام‌السلطنه از ریاست دولت استعفا داد و میرزا محمدعلی خان علاءالسلطنه که از طرف ناصرالملک به رئیس‌الوزرائی انتخاب شده بود، عین‌الدوله مخالف سرسخت مشروطه را در دوران استبداد، به‌عنوان وزیر داخله مأمور انجام سومین دوره مجلس شورای ملی نمود.

احمدشاه قاجار که به سن قانونی رسیده بود روز سیام تیر ۱۲۹۳ تاجگذاری کرد و یک هفته پس از تاجگذاری او جنگ اول جهانی آغاز شد. مستوفی‌الممالک که از طرف احمدشاه به رئیس‌الوزرائی انتخاب شده بود از احمدشاه خواست بی‌طرفی ایران را در جنگ اعلام نماید و احمدشاه روز نهم آبان ۱۲۹۳ طی فرمانی به شرح زیر بی‌طرفی ایران را در جنگ اعلام نمود:

نظر به اینکه در این اوقات متأسفانه بین دول اروپا نائرة جنگ مشتعل است و ممکن است این محاربه به حدود ممالک ما نزدیک شود و نظر به اینکه روابط و دادیه ما بحمدالله با دول متخاصم برقرار است برای اینکه عموم اهالی از نیات مقدسه ما در حفظ و صیانت این روابط حسنه نسبت به دول متحاربه مطلع باشند امر و مقرر می‌فرمائیم که جناب مستطاب اجل اشرف افخم اکرم مهین دستور معظم مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء و وزیر داخله فرمان ملوکانه را به فرمانفرمایان و حکام و مأمورین دولت ابلاغ دارند که دولت ما در این موقع مسلک بی‌طرفی را اتخاذ و روابط دوستانه خود را با دول متخاصمه کماکان حفظ و صیانت می‌نماید و بدین لحاظ مأمورین دولت را باید متوجه نمائید که نباید وجهاً من‌الوجه برآ و بحرأ کمک به همراهی و یا ضدیت هر یک از دول متخاصمه نموده اسلحه و ادوات حربیه برای هر یک از طرفین تدارک یا حمل کنند و باید از طرفداری با هر کدام از دول متحاربه پرهیز و احتراز نمود، مسلک بی‌طرفی دولت متبوعه خود را کاملاً رعایت نمایند و در تکمیل حفظ بی‌طرفی و صیانت روابط حسنه باز آنچه هیئت دولت ما مصلحت بداند به عرض برسد تا در اجرای مقررات آن امر ملوکانه شرف صدور خواهد یافت. ۱۲ ذی‌الحجه الحرام ۱۳۳۲

اما بیش از دو ماه از صدور این فرمان نگذشته بود که نیروهای عثمانی وارد خاک ایران شدند و ارومیه و تبریز را به تصرف خود درآوردند، متعاقب تجاوز نیروهای عثمانی به خاک ایران روسها هم به ایران لشکرکشی کردند و در نتیجه جنگی که در اوائل بهمن ماه سال ۱۲۹۳ بین قوای روس و عثمانی در گرفت، نیروهای عثمانی شکست خوردند و قسمت اعظم آذربایجان تحت اشغال روسها درآمد. متعاقب اشغال آذربایجان مستوفی‌الممالک از ریاست دولت استعفا کرد و مجلس شورای ملی به اتفاق آراء به رئیس‌الوزرائی مشیرالدوله اظهار تمایل کرد. کابینه مشیرالدوله فقط پنجاه روز دوام آورد و وزیران مختار روس و انگلیس احمدشاه را وادار کردند فرمان رئیس‌الوزرائی سعدالدوله را صادر نماید. پس از صدور این فرمان سفیر عثمانی و وزیر مختار آلمان

احمدشاه را مجبور به عزل سعدالدوله نمودند و مجلس شورای ملی به رئیس‌الوزرائی عین‌الدوله صدراعظم استبداد رأی داد. کابینه عین‌الدوله هم بیش از دو ماه دوام نیاورد و مستوفی‌الممالک مجدداً به رئیس‌الوزرائی برگزیده شد.

فشار روزافزون روسها به دولت ایران و پیشروی آنها بطرف پایتخت موجب مهاجرت عده‌ای از نمایندگان از تهران و تعطیل مجلس شد. احمدشاه در صدد انتقال پایتخت از تهران به اصفهان برآمد، ولی وزیران مختار روس و انگلیس او را از اجرای این تصمیم بازداشتند و قوای روس که به دروازه تهران رسیده بودند به قزوین مراجعت کردند. مستوفی‌الممالک در اول دیماه سال ۱۲۹۴ از رئیس‌الوزرائی استعفا کرد و عبدالحسین میرزا فرمانفرما به جانشینی او منصوب شد. ولی فرمانفرما هم روز دهم اسفند همان سال بعلت مداخلات روزافزون روسها در امور ایران استعفا داد و احمدشاه، محمدولی خان سپهدار تنکابنی را با لقب سپهسالار به رئیس‌الوزرائی برگزید.

همزمان با این تغییر و تحول در تهران نیروهای انگلیسی وارد جنوب شدند و با پیشروی آنها در صفحات جنوب، ایران عملاً تحت اشغال قوای سه کشور بیگانه قرار گرفت. روسها قسمت شرقی آذربایجان و گیلان و مناطق وسیعی را که شامل قسمت اعظم استان مرکزی کنونی و قم و کاشان و نطنز و بخشی از استان اصفهان می‌شد اشغال کرده بودند و عثمانی‌ها آذربایجان غربی و کردستان و کرمانشاه و همدان و بروجرد را تحت سلطه خود گرفته بودند. حکومت مرکزی عملاً تابع و مجری سیاست روس و انگلیس یعنی متفقین آنروز بود و عده‌ای از مهاجرین هم در کرمانشاه حکومت مستقلی تشکیل داده و خود را تحت حمایت متحدین آنروز یعنی آلمان و عثمانی قرار داده بودند. ریاست حکومت کرمانشاه را رضاقلی خان نظام‌السلطنه مافی به‌عهده داشت و میرزا حسین خان ادیب‌السلطنه در سمت وزیر داخله و سیدحسن مدرس در سمت وزیر عدلیه از اعضای آن بودند. جمعی از ایرانیان هم تحت ریاست سیدحسن تقی‌زاده کمیته‌ای بنام کمیته ایران آزاد در برلن تشکیل داده و از حکومت نظام‌السلطنه پشتیبانی می‌کردند.

در مرداد ماه سال ۱۲۹۵، بدنبال پیشروی نیروهای عثمانی بطرف قزوین، سپهسالار تنکابنی از ریاست وزراء برکنار شد و میرزا حسن خان وثوق‌الدوله به جانشینی وی انتخاب گردید. وثوق‌الدوله در خرداد ماه سال ۱۲۹۶ از کار کناره‌گیری کرد و طی یک سال بعد از آن به ترتیب علاءالسلطنه، عین‌الدوله، مستوفی‌الممالک و صمصام‌السلطنه

به رئیس‌الوزرائی منصوب شدند و حکومت هیچیک از آنها بیش از چند ماه دوام نیاورد. طی همین یک سال بلشویکها قدرت را در روسیه بدست گرفتند و نیروهای روسیه از ایران عقب‌نشینی کردند. تخلیه ایران از نیروهای روسیه با فعالیت‌های کمیته ایران آزاد در برلن و مراجعات رؤسای این کمیته به دولت آلمان بی‌ارتباط نبود و آلمانیها که فکر می‌کردند به کمک اعضای این کمیته در ایران صاحب نفوذ خواهند شد، در قرارداد متارکه جنگ با روسیه (قرارداد برست لیتوفسک) ماده‌ای گنجانیدند که بموجب آن روسها مکلف به تخلیه ایران گردیدند.

همزمان با تخلیه ایران از نیروهای روسیه، وثوق‌الدوله مجدداً به رئیس‌الوزرائی انتخاب شد. دو ماه بعد از تشکیل کابینه جدید وثوق‌الدوله جنگ بین‌المللی اول با شکست متحدین پایان یافت و نیروهای عثمانی نیز خاک ایران را تخلیه کردند. تخلیه ایران از سربازان روس و عثمانی با تقویت نیروهای انگلیسی در ایران و گسترش دامنه عملیات آنها تا شمال کشور همراه بود و انگلیسیها که می‌خواستند ایران را بدون رقیب و مزاحم دیگری در اختیار خود بگیرند با امضای قرارداد جدیدی با دولت وثوق‌الدوله قشون و مالیه ایران را تحت کنترل خود درآوردند. انگلیسیها پس از امضای این قرارداد، که به قرارداد ۱۹۱۹ معروف شده است، بدون اینکه منتظر تصویب آن از طرف مجلس شورای ملی بشوند، مفاد آنرا به موقع اجرا گذاشتند و یک هیئت نظامی و یک هیئت مالی به ایران فرستادند، ولی انتشار خبر امضای این قرارداد که ابتدا محرمانه نگاه داشته شده بود با مخالفت شدید افکار عمومی مواجه شد.

قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس در خارج از ایران نیز نوعی قرارداد تحت‌الحمایگی تلقی شد و مورد انتقاد قرار گرفت. از متحدین انگلستان در جنگ اول جهانی، آمریکا بشدت به این قرارداد اعتراض کرد و این نخستین اختلاف جدی بین انگلیس و آمریکا در ایران بود که با اختلافات دیگری درباره کسب امتیاز استخراج نفت ایران از طرف کمپانیهای آمریکائی در سالهای بعد تشدید گردید.

از نتایج قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و نهضت جنگل در گیلان بود. قیام خیابانی را برخی از مورخین به‌عنوان یک قیام تجزیه‌طلبانه محکوم کرده‌اند و شرح مفصل داستان این قیام در «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» کسروی هم تاحدی مبین این مطلب است که خیابانی سودای حکومت در

سر داشت و هرچند دعوی آزادی ایران را می‌کرد چون می‌دانست به حکومت ایران دست نخواهد یافت مقدمات فرمانروائی بر آذربایجان را فراهم می‌آورد. ولی یکی از همقطاران و همزمان خیابانی بنام حاج محمدعلی آقا بادامچی در شرح حال شیخ محمد خیابانی که در سال ۱۳۰۴ از طرف مؤسسه ایران‌شهر در برلین چاپ شده این ادعا را رد کرده و می‌نویسد «دمکراتها و قائد و لیدر محبوبشان (خیابانی) غیر از وطن‌پرستی و حفظ عظمت ایران و تأمین آزادی و تحکیم قانون اساسی نظر دیگری نداشته و لعنت می‌فرستند به آنهاست که از راه اغراض فاسده یا به جهت عدم بصیرت و اطلاع دمکراتها را آشوب طلب نامیده یا به اینها تهمت تجزیه آذربایجان را از ایران بزنند».^{۶۷} آقای بادامچی می‌نویسد اصولاً انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ یکی از عوامل اصلی قیام خیابانی بود و از روزنامه تجدد که به مدیریت مرحوم خیابانی در تبریز منتشر می‌شد این جمله را نقل می‌کند که پس از امضای قرارداد نوشته بود «مادامی که این قرارداد از تصویب مجلس نگذشته ما آنرا بیش از یک ورق پاره چیز علیحده نمی‌دانیم و ترتیب اثری به آن نمی‌دهیم».

همزمان با قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، که در فروردین ماه سال ۱۲۹۹ در تبریز آغاز شد، میرزا کوچک خان جنگلی هم، که در جوانی طلبه بود و در گروهی بنام «اتحاد اسلام» فعالیت می‌کرد، حزبی بنام جنگل تشکیل داده و با افراد مسلح خود بر بخش بزرگی از گیلان مسلط شده بود. در ماه مه سال ۱۹۲۰ (اردیبهشت - خرداد ۱۲۹۹) نیروهای شوروی در تعقیب نیروهای ضد انقلابی که با کمک انگلیسیها علیه دولت شوروی می‌جنگیدند از طریق دریا و خشکی وارد گیلان شدند و قسمت اعظم این ایالت را به تصرف خود درآوردند. میرزا کوچک خان هم تحت تأثیر القائنات یکی از یاران خود بنام احسان‌الله خان، که عقاید کمونیستی داشت، یک کمیته «انقلاب سرخ» تشکیل داد و پس از تصرف رشت تشکیل حکومت جمهوری سوسیالیستی گیلان را اعلام داشت. کمیته انقلاب سرخ روز ۱۸ خرداد سال ۱۲۹۹ صورت اعضای حکومت جمهوری سوسیالیستی گیلان را که عناوین آنها مانند حکومت شوروی «کمیسر» بود منتشر کرد و خود میرزا کوچک خان هم این اعلامیه را به عنوان «سر کمیته و کمیسر جنگ» امضا نمود.

۶۷- شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی- از انتشارات ایران‌شهر. چاپ ۱۳۰۴ برلین.

در اوائل تیرماه ۱۲۹۹ شیخ محمد خیابانی بر تبریز مسلط شد و عین‌الدوله والی اعزامی مرکز را وادار به ترک شهر نمود. وثوق‌الدوله که از هر طرف تحت فشار قرار گرفته و در کار خود درمانده بود ناچار از کار کناره گرفت و روز هفتم تیرماه میرزا حسن خان مشیرالدوله به جانشینی وی برگزیده شده مشیرالدوله طی اعلامیه‌ای که پس از معرفی کابینه خود منتشر کرد قرارداد ۱۹۱۹ را بحال تعلیق درآورد و لغویا تنفیذ آنرا به تشکیل مجلس شورای ملی و رأی مجلس موکول نمود.

دوران زمامداری مشیرالدوله بیش از چهارماه بطول نینجامید، ولی در همین مدت کوتاه نیروهای دولتی تبریز و رشت را به تصرف خود درآوردند، خیابانی به قتل رسید و میرزا کوچک خان به جنگل پناهنده شد. مرحوم ملک‌الشعراء بهار در کتاب «تاریخ احزاب سیاسی ایران» پس از اشاره به سوابق خیابانی و اینکه او از وکلای دوره دوم مجلس و متمایل به دمکرات و رفقاییش همه دمکراتهای معروف تبریز بودند به شرح چگونگی شکست قیام خیابانی و کشته شدن او پس از قریب شش ماه حکومت بر آذربایجان پرداخته و می‌نویسد «مشیرالدوله، مخبرالسلطنه هدایت را به ایالت و (استانداری) آذربایجان که آنروزها «آزادی‌ستان» نام یافته بود برگماشت. مشارالیه چون خود دمکرات بود می‌دانست با دمکراتها چگونه باید معامله کرد. بنابراین موفق شد جای خود را گرم کند و مثل عین‌الدوله از ساعت اول زیر پایش را جارو نکنند... پس از آن به معاونت دسته‌ای قزاق بر حزب قیامیون تاخته و کار خیابانی را بساخت و نعش او را که در زیرزمین خانه‌ای از طرف قزاقان تیرباران شده یا بقول مخبرالسلطنه خود کشتی کرده بود بیرون کشیدند!»^{۶۸}

اما نهضت جنگل قبل از حمله قوای دولتی به رشت دچار تفرقه شده و میرزا کوچک خان رشت را ترک گفته بود. در واقع بعد از سقوط حکومت وثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ و روی کار آمدن مشیرالدوله که این قرارداد را بحال تعلیق درآورده و قصد فسخ آنرا داشت یکی از اهداف میرزا کوچک خان عملی شده بود و میرزا که بارها اعلام کرده بود هدفش قطع نفوذ و سلطه بیگانگان از ایران است نسبت به حکومت مشیرالدوله نظر مساعدی داشت. درباره تغییر روش میرزا کوچک خان و واکنش

۶۸- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران- ملک‌الشعراء بهار. چاپ سوم ۱۳۵۷- صفحه

کمونیست‌ها در برابر آن مورخ‌الدوله سپهر می‌نویسد «مشیرالدوله رئیس‌الوزراء وقت سردار فاخر را که شهرت آزادیخواهی داشت برای اصلاح امر نزد میرزا کوچک خان فرستاد و میرزا که قلباً با مرام کمونیستم مخالف بود اظهار اعتماد و وفاداری به کابینه مشیرالدوله نمود و از ورود ۷۰۰ نفر از بادی کوبه‌ایها که با کشتی به انزلی می‌آمدند جلوگیری به عمل آورد. چون احسان‌الله خان حاضر به موافقت با دولت نگردید میرزا او را ترک و به جنگل رفت و طرفدارانش نیز به او ملحق شدند... احسان‌الله خان و خالو قربان هم کمیته‌ای بنام جوانان کمونیست ایران تشکیل داده و مردم رشت را تشویق کردند روی سینه خود علامت داس و چکش بزنند، لذا عده زیادی از مردم در مساجد جمع و اظهار تمایل به میرزا نمودند...»^{۶۹}

مشیرالدوله با وجود موفقیت‌هایی که در استقرار حاکمیت دولت بر آذربایجان و گیلان بدست آورده بود، در برابر مشکلات و فشارهای داخلی و خارجی و بخصوص مخالفت و عدم رضایت انگلیسیها تاب مقاومت نیاورد و روز سوم آبانماه ۱۲۹۹ استعفا داد. احمدشاه سپهدار رشتی (فتح‌الله اکبر) را به ریاست وزراء منصوب نمود، ولی حکومت او هم بیش از هشتاد روز دوام نیاورد و بعد از استعفای او مملکت بیش از یک ماه دولت نداشت، زیرا مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله و عین‌الدوله یکی پس از دیگری بیشتر بخاطر خالی بودن خزانه، از قبول مسئولیت تشکیل دولت سر باز زدند و سرانجام سپهدار رشتی با اصرار احمدشاه مجدداً قبول مسئولیت کرد. اوضاع مملکت در این روزها بقدری آشفته بود که هیچیک از رجال کشور حاضر به قبول مقام وزارت نمی‌شدند و سپهدار موقعی موفق به انتخاب هشت وزیر و معرفی کابینه خود شد که سرلشکر «ادموند آیرونساید»^{۷۰} فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران مقدمات کودتا را فراهم کرده بود.

درباره چگونگی تهیه مقدمات کودتای ۱۲۹۹ مقالات فراوانی، بخصوص در سالهای بعد از انقلاب، منتشر شده، ولی مستندترین منبع درباره این واقعه نوشته‌های خود انگلیسیها، بخصوص یادداشتهای همین ژنرال «آیرونساید» و اسناد محرمانه وزارت

۶۹- ایران در جنگ بزرگ - بقلم مورخ‌الدوله سپهر. چاپ اول ۱۳۳۶ - صفحه ۳۹۲.

خارجۀ انگلیس است. مقدمات کار با برکناری افسران روسی از فرماندهی نیروهای قزاق فراهم شد و سر «دنیس رایت»^{۷۱} سفیر کبیر سابق انگلیس در ایران که به اسناد محرمانه وزارت خارجۀ انگلیس و سایر منابع در این مورد دسترسی داشته می‌نویسد: «بر اثر مساعی نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران، احمدشاه سرانجام با بی‌میلی فراوان حاضر شد به برکناری افسران روسی تن در دهد... شاه سردار همایون را که شخصیتی بی‌کفایت و سیاسی بود بجای فرمانده معزول روسی به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب کرد. در همان هنگام آبرونساید سرهنگ دوم هنری اسمایت را به اداره امور بریگاد قزاق و سرپرستی امور مالی آن در دوره تجدید سازمان گماشت. آبرونساید روز دوم نوامبر ۱۹۲۰ به اردوگاه قزاقان رفت و اعلام داشت بهیچوجه قصد ندارد به جای افسران معزول روسی افسران انگلیسی را به کار گمارد. وی درباره افسران ایرانی آنان پرس و جو و تحقیقی به عمل آورد و آن شب در دفتر یادداشت خود نوشت «رضاخان بی‌شک یکی از بهترین افسران اینهاست. اسمایت توصیه می‌کند که رضاخان عملاً رئیس این دسته باشد و تحت ریاست فرمانده سیاسی که از تهران تعیین شده عمل کند». در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ که آبرونساید بار دیگر به دیدار قزاقان رفت در دفتر یادداشت خود چنین نوشت «به دیدار قزاقان ایرانی رفته آنان را از نظر گذراندم. اسمایت سر و صورتی به وضعشان داده است. مواجب اینها مرتباً پرداخت شده است و این افراد اکنون لباس و مسکن دارند. فرمانده کنونی قزاقان (سردار همایون) موجود حقیر و بی‌بو و خاصیتی است و روح و روان واقعی این گروه سرهنگ رضاخان است. یعنی همان مردی که قبلاً بسیار به او علاقمند شده بودم. اسمایت می‌گوید مردی نیکوست و من به اسمایت گفتمام به همایون مرخصی بدهد تا به سرکشی املاک خود برود!»^{۷۲}

آبرونساید در قسمت دیگری از یادداشت‌های شخصی خود در همین روز (۱۴ ژانویه ۱۹۲۱) می‌نویسد «شخصاً عقیده دارم پیش از اینکه از اینجا بروم باید بتوانم این افراد را بحال خود رها کنم... درواقع یک دیکتاتوری نظامی گرفتاری‌های ما را برطرف خواهد کرد و ما را قادر خواهد ساخت که بی‌هیچ دردسری این کشور را ترک گوئیم».

71- Sir Denis Wright.

۷۲- انگلیسیها در میان ایرانیان- بقلم دنیس رایت- ترجمۀ لطفعلی خنجی- انتشارات امیرکبیر

آیرونساید روز ۳۱ ژانویه ۱۹۲۱ هم یکبار دیگر به اتفاق اسمایت با رضاخان ملاقات می‌کند و در یادداشت‌های مربوط به این روز می‌نویسد «رضاخان مایل است کاری انجام دهد و از اینکه مشغول هیچ کاری نیست آزرده‌خاطر است». آیرونساید روز ۱۲ فوریه (ده روز قبل از کودتا) برای آخرین بار با رضاخان ملاقات می‌کند و درباره این ملاقات می‌نویسد «من با رضاخان مصاحبه کرده‌ام و فرماندهی قزاقان ایرانی را بطور قطعی به او سپرده‌ام. او مردی واقعی و رک‌ترین مردی است که تا کنون دیده‌ام. به او گفتم که قصد دارم بتدریج او را از قید تسلط خود رها سازم و باید با سرهنگ اسمایت ترتیبی بدهد که پس از رفتن ستون منجیل با شورشیان رشت مقابله نماید. در حضور اسمایت صحبتی طولانی با رضا انجام دادم. در این فکر بودم که آیا لازم است تضمین کتبی بگیرم یا نه، ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که تضمین کتبی فایده‌ای نخواهد داشت، زیرا اگر رضا بخواهد زیر قول خود بزند چنین خواهد کرد و خواهد گفت قولهایی که داده است تحت فشار از او گرفته شده و ملزم به رعایت آنها نیست. هنگامی که موافقت کردم رضا را به حال خود رها سازم دو نکته را برایش روشن ساختم: ۱- هنگامی که از هم جدا می‌شویم نباید بکوشد مرا از پشت سر هدف قرار دهد. اگر چنین کند این کار به نابودیش منجر خواهد شد. ۲- شاه تحت هیچ عنوانی نباید برکنار گردد. رضا با چرب‌زبانی قول داد و من و او دست یکدیگر را فشردیم.»^{۷۳}

آیرونساید مدعی است که درباره طرح کودتا رأساً و بدون اطلاع «هرمن نورمن»^{۷۴} وزیر مختار انگلیس با رضاخان مذاکره کرده و در یادداشت‌هایی درباره طرح کودتا می‌نویسد «در وضع کنونی ایران کودتا از هر درمان دیگری بهتر است. آزادی عمل نورمن بیچاره را از دستش گرفته‌ام. وقتی که تفصیل قول و قرار خودم را با رضاخان برایش نقل کردم بی‌نهایت وحشت‌زده شد و گفت که این مرد پس از ورود به تهران حتماً کلک شاه را خواهد کند. گفتم اینطور نیست و من به حرف رضا اعتماد دارم... بالاخره دیر یا زود می‌بایست تکلیف قزاقها را معلوم کنیم. برای همیشه که نمی‌شد آنها را در قزوین نگاه داشت...»^{۷۵}

۷۳- نقل از یادداشت‌های شخصی ژنرال آیرونساید، ذیل وقایع روز ۱۲ فوریه.

74- Herman Norman.

۷۵- نقل از یادداشت‌های شخصی ژنرال آیرونساید، ذیل وقایع روز ۱۴ و ۱۵ فوریه

درواقع در اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس و تلگرافهای متبادله بین تهران و لندن تا قبل از وقوع کودتا نامی از رضاخان دیده نمی‌شود، ولی بررسی این اسناد نشان می‌دهد که فکر کودتا از روزیکه فرمانده روسی نیروی قزاق تحت فشار و اصرار انگلیسیها از کار برکنار شد مطرح بوده و هنگامی که آبرونساید از «کشف» رضاخان و قول و قرارهای خود با او، با نورمن وزیر مختار انگلیس صحبت می‌کند نورمن هم دست بکار می‌شود و سید ضیاءالدین طباطبائی را، که از زمان حکومت وثوق‌الدوله با انتشار روزنامه‌ای بنام رعده و طرفداری سرسختانه از قرارداد ۱۹۱۹ روابط نزدیکی با انگلیسیها برقرار کرده بود، نزد رضاخان می‌فرستد. درباره نقش سید ضیاءالدین در کودتای ۱۲۹۹ و روابط او با سفارت انگلیس مرحوم ملک‌الشعراء بهار و مرحوم یحیی دولت‌آبادی هر دو شرح مفصلی در خاطرات خود نوشته‌اند. مرحوم یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد سید ضیاءالدین، که در جریان تدارک مقدمات کودتا سی و دو ساله بوده، رابط و واسطه سفارت انگلیس با سپهدار، آخرین رئیس‌الوزرای پیش از کودتا بود، تاجائی که سپهدار برای دریافت مخارج جاری خود از بانک شاهی (که بدون اجازه سفارت انگلیس به دولت پولی نمی‌دهد) به سید ضیاءالدین متوسل می‌شود و «در آخر شبی مکتوبی دوستانه به سید ضیاءالدین می‌نویسد قربان او می‌رود و التماس می‌کند که صبحگاه پیش از ملاقات او به سفارت انگلیس رفته اجازت دریافت چند هزار تومانی برای مصارف فوری دولت گرفته به او برساند. سفارت انگلیس به بانک اجازه پرداخت پول کافی به قزاقخانه می‌دهد اما بتوسط صاحبمنصبان انگلیسی و به کابینه سپهدار اعظم برای اینکه موقتاً صورت خود را نگاه دارد قوت لایموتی می‌رساند...»^{۷۶}

مرحوم یحیی دولت‌آبادی در شرح جزئیات وقایع شب کودتا می‌نویسد «عصر یکشنبه دوم برج حوت اردوی قزاق بریاست رضاخان امیر پنجه به چهار فرسخی تهران، یعنی به شاه‌آباد می‌رسد. سید ضیاءالدین مبلغی پول با اجازه سفارت انگلیس از بانک شاهی گرفته جامه تازه‌ای را که بعد از بیرون آوردن عبا و عمامه در بر خواهد کرد همراه برداشته به پیشواز اردوی قزاق می‌رود. صاحبمنصبان ارشد سفارت انگلیس هم در این استقبال او را تنها نمی‌گذارند... نزدیک غروب روز مزبور به توسط صاحبمنصبان ژاندارمری که اردوی آنها در یوسف‌آباد، نزدیک تهران است به دولت و دربار خبر

می‌رسد که ارودی قزاق رو به تهران می‌آید. سپه‌دار اعظم بطور سهل‌انگاری معاون خود میرزا حسین خان ادیب‌السلطنه را طلبیده به او دستور می‌دهد برای کسب خبر و تحقیق علت آمدن این اردو به تهران به شاه‌آباد برود... ادیب‌السلطنه در شاه‌آباد با بعضی صاحب‌منصبان قزاق صحبت می‌دارد و ناگاه سید ضیاءالدین را در لباسی که ندیده بوده است می‌بیند که تعارف مختصری به وی نموده با نمایندگان سفارت انگلیس و صاحب‌منصبان انگلیس و صاحب‌منصبان قزاقخانه به مجلس مشاوره نظامی می‌رود و بعد از چند دقیقه با اردو بطرف تهران روانه می‌گردد...

«اردو به شهر نزدیک می‌شود. اداره ژاندارمری تحت امر سرهنگ حبیب‌الله خان شیبانی مهیای جلوگیری می‌شود. ولی به آنها از شهر خبر می‌رسد که بجای خود نشسته متعرض اردوی قزاق نشوند. در این صورت پیش‌قراول اردو بی‌مانع پشت دروازه تهران می‌رسد دروازه را گشوده دیده وارد شهر می‌شود... نزدیک نصف شب یا پاسی گذشته اردو وارد شهر می‌شود و با چند تیر توپ خوابها را بیدار و همه را از آمدن خود باخبر می‌سازد و چون به میدان توپخانه می‌رسند در تصرف مرکز نظمیه از مأمورین جزء بی‌خبر اندک مقاومتی دیده زد و خورد بسیار مختصری شد که چند نفر آژان مجروح و مقتول می‌گردند و شهر به تصرف قزاق درمی‌آید. بدیهی است از صدای توپ و تفنگ اضطرابی در خلق تهران حاصل است ولی بیش از نیم ساعت طول نمی‌کشد که سروصداها افتاده بیخواب یا بدخواب شدگان دوباره به خواب می‌روند. ژاندارم و پلیس هم می‌فهمند تکلیف آنها اطاعت کردن از فرمانده این قوه کودتاکننده است و به ادای تکلیف خود می‌پردازند...»^{۷۷}

صبح روز سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ قزاقان اعلامیه‌ای زیر عنوان «حکم می‌کنم» به در و دیوار تهران الصاق کردند، که روحیه امضاکننده آن را بخوبی منعکس می‌ساخت. بموجب این اعلامیه مقررات حکومت نظامی و منع عبور و مرور در شهر برقرار، اجتماعات ممنوع، مطبوعات توقیف و دوائر دولتی بجز اداره ارزاق تعطیل گردید. رضاخان امضاکننده این اعلامیه بدون اینکه حکمی از شاه در مورد وظایف خود گرفته باشد عنوان خود را در ذیل اعلامیه «رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت اقدس شهبازی و فرمانده کل قوا» ذکر کرده بود. دستگیری مقامات مملکتی از صبح همان

روز آغاز شد و اکثر رئیس‌الوزراءها و وزیران سابق، از جمله عین‌الدوله و سپهسالار و سعدالدوله و فرمانفرما و نصرت‌الدوله و بعضی از روحانیون از جمله سیدحسن مدرس بازداشت شدند. نورمن وزیر مختار انگلیس پیش از تماس کودتاجیان با احمدشاه با وی ملاقات کرد و توصیه‌های لازم را درباره همکاری با سران کودتا به عمل آورد و فرامین رئیس‌الوزرائی سید ضیاءالدین و سردار سپه‌ی رضاخان روز بعد به امضای احمدشاه صادر گردید. احمدشاه پس از صدور فرمان رئیس‌الوزرائی سید ضیاءالدین تلگرافی به شرح زیر به تمام ایالات و ولایات مخابره نمود:

«حکام ایالات و ولایات: در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره گذشته که بی تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان هیئت دولت ثابتی متأثر ساخته بود مصمم شدیم که با تعیین شخص دقیق خدمتگذاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم نماید به بحران‌های متوالی خاتمه دهیم. بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه معزیه‌ایه دیده ایشان را به مقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی به معزیه‌ایه مرحمت فرمودیم. شهر جمادی‌الآخر ۱۳۳۹. احمدشاه»

مهمترین اقدامات سید ضیاءالدین در اولین هفته زمامداری اعلام لغو قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و دستور امضای قرارداد دوستی و مودت بین ایران و شوروی بود. سید ضیاءالدین ضمن اعلامیه‌ای که روز هشتم اسفند منتشر کرد تأکید نمود که منظور او از لغو قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس تأثیرات سوئی است که امضای این قرارداد در ایران گذاشته و الغاء این قرارداد «هر نوع سوءتفاهمی را که مابین ملت ایران و انگلستان بوجود آمده معدوم و شالوده جدیدی را برای مناسبات صمیمانه با تمام ممالک طرح‌ریزی خواهد نمود.» مقدمات امضای قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی نیز در زمان حکومت مشیرالدوله فراهم شده و اصول این قرارداد در زمان حکومت سپهدار تنظیم گردیده بود و با تأیید آن از طرف دولت کودتا، قرارداد در روز ۱۶ فوریه ۱۹۲۱ (هفتم اسفند ۱۳۹۹) در مسکو به امضا رسید. با لغو قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و امضای قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی نیروهای انگلیس و روس ایران را تخلیه کردند.

از اقدامات حاد سید ضیاءالدین در دوران رئیس‌الوزرائی دستور بازداشت قوام‌السلطنه والی خراسان و صارم‌الدوله والی کرمانشاه بود. سید ضیاءالدین کنل

محمدتقی خان پسیان فرمانده ژاندارمری خراسان را پس از بازداشت قوام‌السلطنه به حکومت نظامی خراسان منصوب کرد. مصدق‌السلطنه والی فارس نیز که حاضر به همکاری با دولت کودتا نشده بود استعفا داد و پیش از اینکه بوسیله مأموران دولت بازداشت شود به خاک بختیاری رفت.

اما بین دو مهره اصلی کودتای ۱۲۹۹، یعنی رضاخان و سید ضیاءالدین از همان آغاز کار رقابت و اختلاف آغاز شد و رضاخان که حاضر به تمکین از سید ضیاءالدین نبود بعد از آنکه جای پای خود را محکم کرد شروع به تحریک و کارشکنی علیه سید ضیاءالدین نمود، تاجائیکه احمدشاه را هم نسبت به اعمال و مقاصد او بدبین ساخت. احمدشاه با اطمینان از حمایت قشون از او اواخر سومین ماه زمامداری سید ضیاءالدین بنای بدرفتاری با او را گذاشت و روز دوم خرداد ماه ۱۳۰۰ بدنبال یک مشاجره لفظی شدید با سید به وی تکلیف استعفا کرد. سید ضیاءالدین حاضر به استعفا نشد و احمدشاه روز چهارم خرداد ۱۳۰۰ عزل او را طی تلگرافی به این مضمون به تمام ایالات و ولایات ابلاغ کرد:

«نظر به مصالح مملکتی میرزا سید ضیاءالدین را از ریاست وزراء منفصل

فرمودیم و مشغول تشکیلات هیئت وزراء جدید هستیم. باید کمال مراقبت را در حفظ

انتظامات بعمل آورید و مطالب مهمه را مستقیماً به عرض برسانید. شاه»

بعد از عزل سید ضیاءالدین، سردار سپه (رضاخان) که سمت وزیر جنگ کابینه را داشت، بدون اینکه فرصت کوچکترین عکس‌العمل و فعالیتتی را به سید بدهد او را تحت‌الحفظ به مرز فرستاد تا از طریق بغداد به هر کجا که می‌خواهد برود. برای مخارج مسافرت او نیز بیست و پنج هزار تومان تأمین و پرداخت گردید.

پس از عزل و تبعید سید ضیاءالدین، احمدشاه دستور آزادی قوام‌السلطنه را از زندان صادر کرد و او را به سمت رئیس‌الوزرائی منصوب نمود. اولین دستور قوام‌السلطنه در این مقام آزادی کلیه زندانیان دوره حکومت سید ضیاءالدین بود. قوام‌السلطنه همچنین والی جدیدی برای خراسان منصوب کرد، ولی کلنل محمدتقی خان پسیان که در زمان حکومت سید ضیاءالدین، قوام‌السلطنه را بازداشت و به تهران فرستاده بود از ترس انتقامجویی وی در برابر حکومت مرکزی علم طغیان برافراشت. قیام کلنل چهار ماه بطول انجامید و سرانجام در روز دهم مهرماه ۱۳۰۰ هنگامی که از طرف قوای دولتی تعقیب می‌شد در نزدیکی قوچان بشدت زخمی شد و خودکشی کرد.

از وقایع مهم دیگر دوران حکومت قوام السلطنه سرکوبی کامل نهضت جنگل بود. قوای دولتی بفرماندهی سردار سپه رضاخان، که در کابینه قوام السلطنه هم سمت وزارت جنگ را داشت، در اواخر مهرماه سال ۱۳۰۰ رشت و شهرهای دیگر گیلان را به تصرف خود درآوردند «میرزا کوچک خان که تنها مانده بود تاجانی که قدرت داشت مقاومت ورزید و عاقبت عقب نشست و رفت... تا بالاخره در نقطه دورافتاده‌ای از جنگل (در گدوک یا بند طالش) سر او را یک نفر از اهالی طالش که گویا «ساعت» نام داشته از تن جدا و برای گرفتن جایزه به قوای دولتی ارائه می‌دهد و تن او در همانجا دفن می‌شود. خالو قربان داوطلب می‌شود که سر را به تهران ببرد و معلوم نیست چگونه بعد سر را در حسن آباد مدفون ساختند. باری پس از حوادث شهریور ۱۳۲۰ پیروان نهضت جنگل موفق شدند بطوریکه میرزا سابقاً وصیت کرده بود سر و تن وی را در سلیمان داراب به خاک بسپارند...»^{۷۸}

قوام السلطنه در اواخر دیماه سال ۱۳۰۰ از کار کناره‌گیری کرد و با رأی تمایل اکثریت نمایندگان مجلس، مشیرالدوله به رئیس‌الوزرائی انتخاب شد. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۱ مشیرالدوله از کار کناره‌گیری گرفت و قوام السلطنه با رأی تمایل مجلس مجدداً به ریاست دولت انتخاب گردید. در بهمن ماه همین سال قوام السلطنه مجدداً از کار کناره‌گیری کرد و مستوفی‌الممالک به جانشینی وی انتخاب شد. مستوفی‌الممالک نیز در خرداد ماه ۱۳۰۲ استعفا داد و مجلس شورای ملی نیز مجدداً به رئیس‌الوزرائی مشیرالدوله اظهار تمایل نمود. کابینه مشیرالدوله نیز بیش از چهار ماه دوام نیاورد و سرانجام سردار سپه رضاخان، که در تمام این کابینه‌ها وزیر جنگ بود، روز سوم آبان سال ۱۳۰۲ فرمان رئیس‌الوزرائی خود را از دست احمدشاه گرفت. اولین کار سردار سپه در مقام رئیس‌الوزراء ترتیب مسافرت احمدشاه به اروپا بود و برحسب تصادف درست در همان روزی که سردار سپه، احمدشاه را در مرز بدرقه کرد رژیم سلطنتی عثمانی هم به جمهوری تبدیل شد و ژنرال مصطفی کمال پاشا فرمانده ارتش ترکیه به ریاست جمهوری آن کشور انتخاب گردید. تبدیل رژیم سلطنتی عثمانی به جمهوری، این فکر را در رضاخان القاء کرد که او هم می‌تواند رژیم سلطنتی ایران را به جمهوری تبدیل نماید و در مقام ریاست جمهوری فرمانروای بلامنازع کشور بشود.

فکر استقرار رژیم جمهوری در ایران در اسفند ماه سال ۱۳۰۲ بطور جدی مطرح شد و طرفداران سردار سپه برای تهیه زمینه اجرای این نقشه، تلگرافات متعددی از سراسر کشور برای برقراری جمهوری در ایران به تهران فرستادند. طرح قانونی مربوط به انقراض قاجاریه و استقرار رژیم جمهوری در ایران روز سی‌ام اسفند ۱۳۰۲ به مجلس تقدیم شد، ولی با مخالفت شدید روحانیون و تظاهراتی که در تهران و سایر نقاط کشور بر علیه جمهوریت صورت گرفت رضاخان از تعقیب این فکر خودداری نمود.

در طول سال ۱۳۰۳ و نیمه اول سال ۱۳۰۴ رضاخان عملاً تمام اختیارات حکومت را بدست خود گرفت و با سرکوبی غائله شیخ خزعل در خوزستان و غائله سیمتیقو در آذربایجان موقعیت خود را مستحکمتر ساخت. احمدشاه قاجار هم که در تمام این مدت در اروپا بسر می‌برد بکلی اعتبار و موقعیت خود را در داخل از دست داده بود، تا اینکه در آبان ماه سال ۱۳۰۴ موجبات خلع قاجاریه از سلطنت فراهم گردید و قانون انقراض سلسله قاجار در جلسه روز نهم آبان به تصویب رسید. رضاخان این بار دیگر بفکر سلطنت بود و با تشکیل مجلس مؤسسان در آذر ماه سال ۱۳۰۴ به این آرزوی خود جامعه عمل پوشانید.